گفت‌وگوی «جوان» با یکی از رزمندگان دفاع مقدس درباره حضور پر تعداد خانواده‌های مستضعف در جنگ

روستای کوچک میشاب در دفاع مقدس ۱۹ شهید داد

علیرضا محمدی

در دوران دفاع مقدس، هر منطقه‌ای که از مردمی مذهبی و غالباً مستضعف تشکیل می‌شد، بیشترین تعداد حضور در جبهه‌ها را نیز داشت. انقلابی که برای مستضعفین برپا شده بود، روی دوش آنها شکل گرفت و خود آنها نیز از انقلاب‌شان بیشترین دفاع را کردند. برخی مناطق به نسبت جمعیت‌شان، رزمنده و شهدای قابل توجهی داشتند. روستای میشاب اردستان یکی از همین روستاهاست که با وجود جمعیت کمی که داشت، ۱۹ شهید داده است. البته به دلیل کوچ اغلب مردم این روستا به تهران، رزمنده‌های این روستا غالباً از مرکز در جبهه حضور پیدا می‌کردند. در گفت‌وگو با علی عرب سرخی از رزمندگان دفاع مقدس و از رزمندگان روستای میشاب سعی کردیم تا علاوه بر گذری به خاطرات وی، نگاهی هم به حضور مردم این روستا در دفاع مقدس بیندازیم.

شهید حسین عرب‌سرخی نفر وسط

روستای میشاب کجا قرار دارد و چه عواملی باعث همراهی مردم آنجا با انقلاب و جنگ می‌شد؟

روستای میشاب در منطقه اردستان و حد فاصل اصفهان و یزد قرار دارد که الان در تقسیم‌بندی استانی جزو استان اصفهان به شمار می‌رود. بیشتر از ۹۰ درصد مردم روستا پسوند عرب سرخی دارند و تقریباً همگی نسبت فامیلی داریم. سلسله روحانیون طباطبایی‌نژاد نسل اندر نسل در منطقه اردستان حضور دارند. وجود این روحانیون سرشناس و مبارز یکی از عمده‌ترین دلایل آشنایی و انس مردم روستای ما با حضرت امام و انقلاب است. در سال‌های دور به دلیل مشکلات کم آبی و مسائل اقتصادی و عوامل متعدد دیگر، اغلب اهالی روستا مجبور شدند آنجا را ترک کنند و به تهران بیایند. همین الان اگر شما به روستا بروید، غیر از فصول ییلاق شاید سه، چهار خانوار بیشتر آنجا نباشد. در فصل تابستان تعدادی از اهالی به روستا برمی‌گردند و در این فصل جمعیت روستا موقتاً زیاد می‌شود. می‌توانم بگویم اغلب مردم روستا از دوستداران حضرت امام، حضرت آقا و انقلاب بوده و هستند و از این حیث مردم یکدستی دارد.

آماری از حضور رزمنده‌ها و شهدای روستایتان دارید؟

چون خیلی از مردم روستا قبل از انقلاب هجرت کرده بودند و تعداد کمی آنجا مانده‌اند نمی‌توانیم آمار دقیقی از جمعیت و تعداد رزمنده‌ها ارائه دهیم، اما همین روستای کم جمعیت زمان جنگ حدود ۱۸ الی ۱۹ شهید داد. اغلب اهالی که توانایی حضور در صحنه را داشتند یا به جبهه رفتند یا در پشتیبانی از جبهه‌ها نقش ایفا کردند. به نوعی می‌توانیم بگوییم روستای میشاب سراسر رزمنده بود. به دلیل پایه‌های مذهبی روستا و مراوداتی که مردم با روحانیون و علما داشتند، جوی بین خانواده‌ها ایجاد شده بود که خواهی نخواهی ما را به سمت جبهه‌ها سوق می‌داد. آیت‌الله طباطبایی‌نژاد امام جمعه اصفهان از اهالی منطقه ما هستند. ایشان و دو برادر شهیدش در بحث انقلاب حضور فعالی داشتند. اخوی‌های ایشان هر دو نماینده مجلس شورای اسلامی در اولین دوره‌های آن بودند. یکی از اخوی‌هایشان در فاجعه هفتم تیر جزو یاران شهید بهشتی بود که به شهادت رسید. خود خاندان طباطبایی‌نژاد هم شهدای زیادی دارند. به عنوان نمونه سردار شهید سیدباقر طباطبایی‌نژاد فرمانده قرارگاه نصر رمضان بود که در دفاع مقدس شهید شد.

خانواده شما چه زمانی به تهران مهاجرت کردند و بزرگ شده کدام محله هستید؟

من متولد سال ۴۵ هستم. خانواده قبل از تولد من به تهران آمده بودند و حوالی میدان شهدا ساکن بودیم. جو آن محله هم مزید برعلت شده بود تا بنده و اخوی بزرگ‌ترم در بحث انقلاب فعالیت کنیم. البته من هنگام انقلاب ۱۲ سال داشتم. بیشتر برادر بزرگ‌ترم فعال بود و ایشان هم مرا با خود به هیئت و پای جلسات روحانیون می‌برد. فعالیت‌های اخوی به حدی بود که یک‌بار مأمورهای رژیم به مدرسه برادرم رفته و از همانجا دستگیرش کرده بودند. اخوی مدت کوتاهی در زندان بود و به دلیل سن کمش او را زود آزاد کردند. من یک برادر کوچک‌تر هم دارم که آن موقع سنش به فعالیت انقلابی نمی‌رسید.

هر سه برادر در جبهه حضور داشتید؟

ما یک خانواده متشکل از سه برادر و خانواده‌هایشان بودیم. منظورم خانواده خودمان نیست بلکه پدرم و دو عمویم است. اوایل انقلاب و جنگ خانه‌هایمان هم نزدیک هم در یک محله قرار داشت و از این سه خانواده تقریباً هر کدام از پسرها که سنش قد می‌داد به جبهه رفت. پدرم سه پسر و یک دختر داشت. یکی از عموهایم سه پسر و یک دختر و عموی دیگرمان هم چهار پسر و یک دختر داشت. با هم ۱۰ پسر می‌شدیم که هشت نفر از ما چون سنمان به جبهه می‌رسید، در جنگ شرکت کردیم. یکی از پسرعموهایم به نام حسین عرب سرخی هم اواخر جنگ شهید شد. آن موقع ما سه خانواده خودمان را یکی می‌دیدیم. مثلاً اگر پسرعموهایم در جبهه بودند، خانواده‌ها از دیگر پسرعمو می‌خواستند یک مدت جبهه نرود تا بقیه برگردند. البته بعضی پسرعموها بیشتر شرکت می‌کردند بعضی کمتر. به هرحال هر کدام از ما که سنمان می‌رسید حضور در جبهه را تجربه کردیم.

> وقتی اخبار جبهه‌ها به گوش رسید، حسین تصمیم گرفت به جبهه برگردد. آنقدر هیجان داشت که نمی‌توانست حتی یک روز هم صبر کند. به من اصرار کرد همان روز او را به تهران برسانم تا به منطقه برود. می‌خواستم دو، سه روزی بمانم ولی با اصرار او راه افتادیم. بین راه آنقدر گفت سریع‌تر برو که نفهمیدم چطور مسیر را سه ساعت و نیمه به تهران رسیدیم

خود شما اولین بار چه زمانی به جبهه رفتید؟

من اوایل جنگ ۱۴ سالم بود. همان زمان دوست داشتم بروم که اجازه ندادند. بعدها یک دوره به صورت بسیجی به جبهه رفتم و بعد هم سرباز کمیته انقلاب اسلامی شدم. کمیته یک واحد به نام لشکر روح‌الله داشت که در عملیات مختلف شرکت می‌کرد. من سرباز گزینش لشکر بودم. کارمان اداری بود اما بسیاری از مواقع با اصرار و هماهنگی با مسئولان به مناطق عملیاتی می‌رفتم. اخوی بزرگ‌ترم محمد آقا هم قبل از من به جبهه رفته بود و برادر کوچک‌ترمان مجتبی که سنش از ما کمتر بود توانست یک دوره کوتاهی به جبهه برود.

حسین پسر عمویتان چه سالی شهید شد؟ کمی از ایشان بگویید.

حسین متولد سال ۴۸ بود. سه سال از من کوچک‌تر بود اما بیشتر از من و دیگر پسرعموها به جبهه رفته بود. حسین پاسدار هم بود و دائماً در منطقه رفت و آمد می‌کرد. یک بچه واقعاً مؤمن و مهربانی بود. زمان جنگ ما خانه‌مان را عوض کردیم و به محله دیگری رفتیم. حسین هر روز با موتورش به خانه ما می‌آمد و سرمی‌زد. دل مهربانش طاقت دوری نداشت. ایشان از آن رزمنده‌های پای کار جنگ بود و خدا هم مزدش را در آخرین ماه‌های دفاع مقدس داد و سال ۶۷ در منطقه شاخ شمیران به شهادت رسید.

چه خاطره‌ای از حسین در ذهنتان ماندگار شده است؟

اواخر دفاع مقدس بعثی‌ها جنگ موشک‌ها را راه انداخته بودند و تهران و شهرهای بزرگ را مرتب بمباران می‌کردند. آن زمان برخی خانواده‌ها سعی می‌کردند از تهران بروند و موقتاً جایی استقرار پیدا کنند تا موشکباران تمام شود. یادم است عید سال ۶۷ بود که من از محل خدمتم مرخصی گرفتم و با اتومبیل پدرم به روستایمان رفتم. حسین همراه خانواده‌اش موقتاً به روستایمان رفته بودند. من هم آنجا رفتم تا سری به حسین و دیگر اقوام بزنم. حتماً می‌دانید که وضعیت جبهه‌ها از عید سال ۶۷ دگرگون شد. اول قضیه بازپس‌گیری فاو پیش آمد و بعد هم عراقی‌ها پاتک‌های سنگین‌شان را زدند. وقتی اخبار جبهه‌ها به گوش رسید، حسین تصمیم گرفت به جبهه برگردد. آنقدر هیجان داشت که نمی‌توانست حتی یک روز هم صبر کند. به من اصرار کرد همان روز او را به تهران برسانم تا به منطقه برود. می‌خواستم دو، سه روزی بمانم ولی با اصرار او راه افتادیم. بین راه آنقدر گفت سریع‌تر برو که نفهمیدم چطور مسیر را سه ساعت و نیمه به تهران رسیدیم. الان هم که فکرش را می‌کنم می‌بینم امکان نداشت ما آنقدر سریع به تهران رسیده باشیم. به هرحال حسین به منطقه عملیاتی رفت و این آخرین اعزامش بود. کمی بعد خبر دادند در شاخ شمیران به شهادت رسیده است. شاید اشتیاق حسین برای شهادت بود که باعث شده بود آنقدر برای جبهه رفتن عجله داشته باشد.

شهید حسین عرب‌سرخی

معمولاً خانواده‌هایی که رزمنده در جبهه داشتند، خودشان هم بیشترین کمک‌ها را به جبهه از حیث پشتیبانی انجام می‌دادند، خانواده شما هم در این زمینه فعال بود؟

اتفاقاً سال ۵۹ چند روز مانده به شروع جنگ، پدر و مادرم به حج رفتند. بعد از یک هفته جنگ شروع شد و بندگان خدا آنجا خیلی اذیت شدند. خلاصه وقتی از حج برگشتند، مردم برای چشم روشنی برایشان پتو آوردند، مادرم همه آن پتوها را که تعدادشان زیاد بود جمع و برای کمک به جبهه‌ها اهدا کرد. این قضیه نقطه شروع پشتیبانی از جنگ در خانواده ما بود. مرحوم پدرم در بازار در خرید و فروش کاغذ و مقوا فعال بود. شغل آبا و اجدادی ماست. مرحوم پدربزرگم هم این شغل را داشت و الان ما هم در همین زمینه مشغولیم. پدرم چون در بازار بود، با یک عده از دوستانش جمع می‌شدند و برای پشتیبانی از جبهه از بازاری‌ها کمک جمع می‌کردند. خب وضع بازار از صنوف دیگر تا حدی بهتر است. در دفاع مقدس هم بازار تهران خیلی کاروان کمک‌های مردمی به جبهه اعزام می‌کرد. اصلاً پشتیبانی بازار از جبهه در تاریخ جنگ مشهور است. شکر خدا مرحوم پدرم یک کار خیری که در زندگی‌اش انجام داد، فعالیت جدی در همین پشتیبانی از جنگ بود. یادم است همراه دوستانش در بازار گاهی چند کامیون به جبهه اعزام می‌کردند. برادر بزرگ‌ترم محمد آقا هم در پشتیبانی از جنگ فعال بود. هر کس که توانی داشت، سعی می‌کرد از انقلاب و کشور دفاع کند. به نظر من دفاع مقدس از این جهت مقطع درخشان تاریخ ماست که باعث همدلی و همراهی مردم و مسئولان شده بود. یکدستی آن دوره شاید در طول تاریخ معاصر ما بی‌نظیر باشد. همین همدلی‌ها بخشی از ارزش‌های دفاع مقدس به شمار می‌روند که باید آن را حفظ کنیم و به آیندگان انتقال دهیم.

یادکرد

شهید احمد یوسفی و تحقق آرزوی شهادت

شهیدی که عضویت در سپاه را شغل نمی‌دانست

آرمان شریف

شیرمردان زنجانی در دوران دفاع مقدس حماسه‌های زیادی خلق و شجاعانه و غیرتمندانه مقابل دشمنان ایستادگی کردند. نام‌های بزرگی از این استان به عنوان فرمانده و رزمنده در طول تاریخ به یادگار مانده که هر بار با مرورش به یاد افتخارات و دلاوری‌هایشان می‌افتیم. سردار شهید احمد یوسفی یکی از همین نام‌هاست. فرمانده‌ای بزرگ که در دوران دفاع مقدس افتخارات زیادی به نامش خورده است و مردم زنجان با شنیدن نام او موجی از غرور در دلشان ایجاد می‌شود.

همزمان با شروع جنگ تحمیلی، شهید یوسفی به عنوان مسئول مهندسی رزمی سپاه زنجان در جبهه و در امر تبلیغات جنگ در پشت جبهه فعالیتش را شروع کرد. با عشق و علاقه‌ای وصف ناشدنی کارش را در جبهه دنبال می‌کرد و هدفی جز خدمت به رزمندگان نداشت.

شهید همچنین عرق و تعصب زیادی به فعالیت در سپاه داشت. او عضویت در سپاه را شغل نمی‌دانست و به پاسداران توصیه می‌کرد پاسداری را یک شغل ندانند. ایشان در مصاحبه‌ای درباره این موضوع چنین می‌گوید: «برادرانی که وارد سپاه می‌شوند، پاسداری را به عنوان یک شغل انتخاب نکنند. پاسداری یک تعهد در مقابل مکتب و امام و مردم است. اگر آنقدر لیاقت دارند که بتوانند از مکتب دفاع کنند و پشتیبان امام باشند و حامی مستضعفین به سپاه بیایند و سپاه را به عنوان شغل انتخاب نکنند و خیال کنند که بیکاریم و وارد سپاه پاسداران شویم.

روز تولد سپاه پاسداران با روز ولادت اباعبدالله مصادف است و با حسین متولد می‌شود و حسین گونه در عاشورای زمان باید شهید شود. اگر چنین تعهدی را قبول دارند بیایند سپاه، اگر نه به سپاه نیایند.»

شهید یوسفی به اقتضای مسئولیتش که بیشتر در قسمت ستادی سپاه خدمت می‌کرد، کمتر احتمال شهادت او می‌رفت. از این رو شایعاتی هم در مورد ایشان به گوش می‌رسید که علاقه زیادی به پشت میزنشینی دارد اما خاطرات اطرافیان از گفته‌ها و کردارش خلاف این را می‌رساند؛ یکی از دوستانش نقل می‌کند روزی از خیابان سبزه میدان عبور می‌کردیم که ناگهان چشمش به عکس شهیدی افتاد، با تأسف گفت: «کاش من هم شهید می‌شدم؛ فردا که جنگ تمام شود نمی‌توانم پاسخگوی فرزندان شهدا باشم که بگویند پدر ما هم‌دوره او بود و شهید شد ولی او زنده است و به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد.»

شهید یوسفی در مهر ماه ۱۳۶۵ به آنچه آرزویش را داشت، رسید.

یکی از دوستان شهید درباره نحوه شهادت ایشان می‌گوید: «... وقتی به منطقه رسیدیم به دسته‌های مختلف تقسیم شدیم و من همراه احمد یوسفی و حاج کمال جان نثار حرکت می‌کردم. در راه گلوله توپی فرود آمد و من نزدیک تانکر آب خم شدم تا آبی بنوشم. از آن دو عزیز خواستم کمی تأمل کنند تا من هم برسم. در بین این گفت‌وگو گلوله دوم به آن طرف تانکر اصابت کرد و بلافاصله گلوله سوم فرود آمد. از خلال گرد و غبار دو نفر را دیدم که به زمین افتادند. با صدای بلند حاج کمال و احمد یوسفی را صدا کردم و از آنها برای حمل این اجساد کمک خواستم وقتی دقیق‌تر شدم دیدم اجساد این دو عزیز است. جان نثار در جا به شهادت رسیده بود و احمد یوسفی هنوز نفس می‌کشید و چون خونریزی مغزی کرده بود هر بار که می‌خواست صحبتی کند دهانش پر از خون می‌شد. بلافاصله وی را به بیمارستان رساندیم ولی قبل از جراحی به آرامی و بدون هیچ‌گونه رعشه و حرکتی در اعضای بدنش به شهادت رسید.»

> همسر شهید یوسفی می‌گوید: شهادت احمد بسیار سریع اتفاق افتاد؛ روز پنج‌شنبه به زنجان آمد، جمعه به همراه علی (فرزند اول خانواده) به نماز جمعه رفتند، شنبه به جبهه بازگشت، یک‌شنبه شهید شد و دوشنبه جنازه‌اش را باز گرداندند و در مزار پایین شهر زنجان به خاک سپردند

احمد یوسفی در ششم مهرماه سال ۱۳۶۵ در ماه محرم در ارتفاعات لاری بانه، به علت اصابت ترکش توپ به تمام بدن به شهادت رسید و خانواده یوسفی، دومین شهید خود را به انقلاب اسلامی تقدیم کرد.

همسر شهید یوسفی می‌گوید: «شهادت احمد بسیار سریع اتفاق افتاد؛ روز پنج‌شنبه به زنجان آمد، جمعه به همراه علی (فرزند اول خانواده) به نماز جمعه رفتند، شنبه به جبهه بازگشت، یک‌شنبه شهید شد و دوشنبه جنازه‌اش را باز گرداندند و در مزار پایین شهر زنجان به خاک سپردند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۴۱

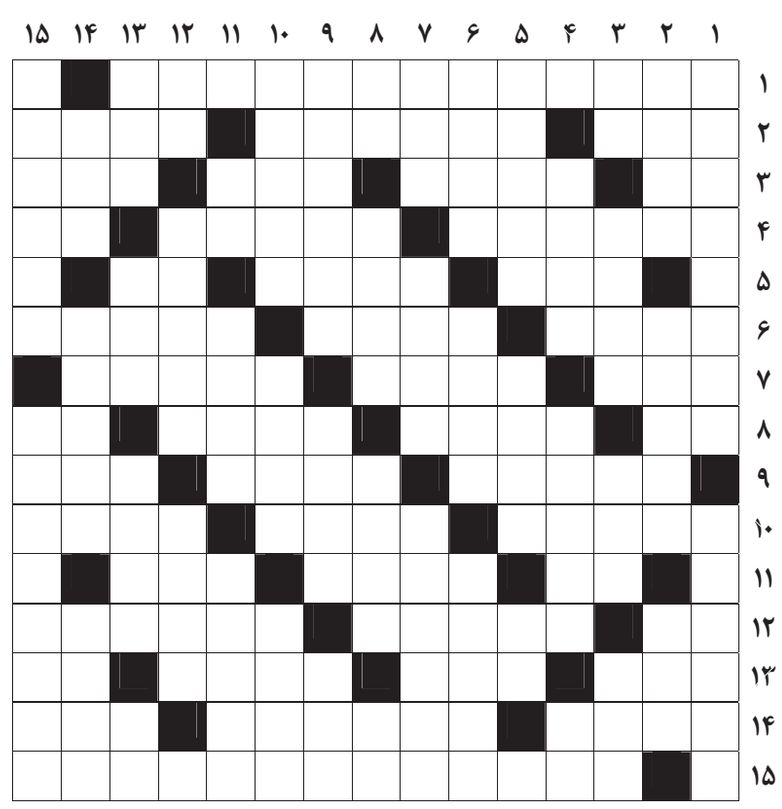

از راست به چپ

■ ۱- حضرت علی(ع) می فرماید ستم نکردن در آن نشان از منزه بودن نفس و جوانمردی کامل است ■ ۲- داخل کتاب- اسراف- تأثیر گذار ■ ۳- پرحرفی- کاهل و بیکار- سوغات گجرات- نوعی رواندازد ■ ۴- نوعی ساندویچ سرد- اسب آزموده- هر یک از دو سطح سکه ■ ۵- پسوند شباهت- سرنیزه- اسم آذری ■ ۶- آینده- از هفت سین ها- عذر وایراد ■ ۷- خوک- جای بلیت فروشی- مأمور رسیدگی به تخلفات ■ ۸- پول ژاپن- برقرار و آباد- امتیاز ورزشی- قلب قرآن ■ ۹- قنات- وبا- حیوان اهلی ■ ۱۰- دلیل قاطع- کله پز- دوری کردن ■ ۱۱- بوی پشم سوخته- ورزش مشتزنی- تک خوانی در موسیقی ■ ۱۲- برجستگی لاستیک- دنباله ها- اثرپذیرفتن ■ ۱۳- برکت سفره- پیر- گازی، بی‌رنگ، بی‌بو و غیرقابل اشتعال که یک‌صدم هوا را تشکیل می‌دهد- ضمیر انگلیسی ■ ۱۴- سکرتر- واژه‌ای فرانسوی به معنی مُهر- انبرک جراحی ■ ۱۵- رکنی در نماز

از بالا به پایین

■ ۱- حکومت مردم بر مردم- اتیکت ■ ۲- آتش ایرانیان باستان- کامیون مخزن دار- نیروی حیات ■ ۳- رود آرام- ظرف مسی بزرگ- کلس- تراوشات مایعات ■ ۴- فاسد و خراب- راستا- عدد اول ■ ۵- رادار زیردریایی- نوعی طلاق- مقابل مدح ■ ۶- لباس پوشیدن- اندازه لباس- اصطلاحی ژاپنی است اما در ایران به معنی تولید درختان مینیاتور یا کوچک است ■ ۷- درآمد- لقب سلطان محمود خوارزمشاه- شهری در استان کرمانشاه ■ ۸- خشکی- دلتنگ و آزرده- گلی زینتی و رنگارنگ- انتها ■ ۹- استنباط مسائل شرعی از قرآن و حدیث- شیره چغندر- صد و یازده ■ ۱۰- انتر- محل خرید و فروش اوراق بهادار- مرد بی زن ■ ۱۱- علامت مفعول- لازم و واجب- سوغات قزوین ■ ۱۲- نفس- دزد سر گردنه- از وسایل ارتباطی ■ ۱۳- حیوان موذی- درخت قالیبافان- بازگشت- مملو ■ ۱۴- میوه درخت- فراموشی- خودی ■ ۱۵- وسیله ای برای سرگرمی- مکتب نمادگرایی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۱		۳
۹	۷	۵		۱				
			۷	۲				
۱	۵							
				۳	۴		۶	
					۶		۵	
	۲					۳		۷
	۶	۷						۸
			۸	۵				

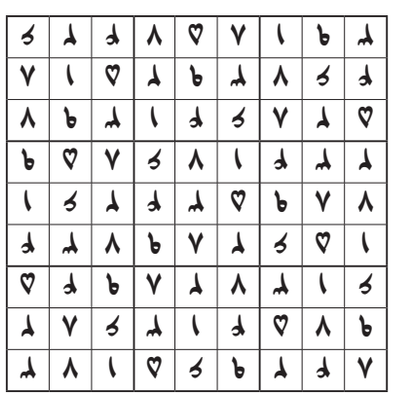

جدول کلمات متقاطع
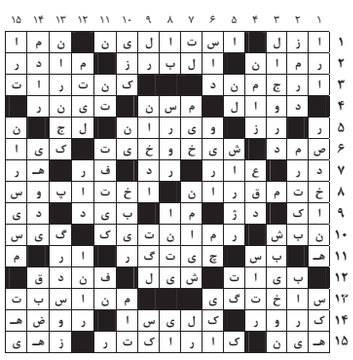
پاسخ جدول شماره ۶۰۴۰